

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

روح زندگی

تأليف: محمد قطب

ترجمة: جهانگیر ولدیگی

فهرست مطالب

٩	مقدمه‌ی مؤلف
٢٥	پیشگفتار
٥٣	مقتضیات «لا اله الا الله» در رسالت محمدی
٨٧	مقتضیات ایمانی «لا اله الا الله»
١٠٧	مقتضیات تعبدی(بندگی)
١٢٧	مقتضیات تشریعی
١٤٩	مقتضیات اخلاقی
١٧٣	مقتضیات فکری و عقیدتی
١٩١	مقتضیات فرهنگی
٢٠٩	مقتضیات بیانی و گفتاری
٢٢٥	انحرافات وارد شده بر مفهوم «لا اله الا الله»
٢٥٥	نواقض «لا اله الا الله»
٢٨٥	وظایف بیداری اسلامی

مقدمه‌ی مؤلف

«به نام خداوند مهربان مهروز»

پیش از این، بارها و بارها در زمینه‌ی «لا اله الا الله» مطالبی را نوشتام. در این باره نوشتام که:

مدلول واقعی خداوند از این جمله چیست؟

نسل‌های تربیت یافته‌ی مدرسه‌ی رسول خدا^{علیهم السلام} چگونه مفهوم واقعی این جمله را درک کردند؟

مفهوم این جمله در طی نسل‌های بعدی، چگونه و به چه کیفیتی بیان شد که نسل‌های متأخر تنها درکی که از آن دارند گفتش با زبان است؟ و این که راه و روش برگرداندن معنا و مفهوم واقعی و شامل و کامل این جمله چیست، تا امت اسلامی با چنان برگشتی، به حقیقت و واقعیت اصیل اسلامی خود پی برده و اهداف رسالت‌هایی را که خداوند پیامبران را به منظور تحقق آن مبعوث کرد، محقق شوند و با این کار وعده‌های الهی جامه‌ی عمل پیشاند؟

﴿كُتِّمَ خَيْرٌ أُمَّةٍ أُخْرَجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمُعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلَوْءًا مَّا نَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران ۱۱۰)

«شما[ای پیروان محمد] بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید [مادام که] امر به معروف و نهى از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برای ایشان بهتر است، از آنان کسانی هستند مؤمن و بیشترشان فاسقدن».

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطَالَتْ كُوُنُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) (بقره ۱۴۳)

«بی گمان شما را ملت میانه روی قرار دادیم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد».

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَمْ يَكُنْنَ كُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ازْفَنَ كُمْ وَلَيُبَدِّلُنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَرْقِنَمْ أَمَّا يَعْبُدُونَنِي لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْنَا) (نور ۵۵)

خداؤند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آن‌ها را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتیماً پابرجا خواهد ساخت، و نیز خوف آنان را به امن مبدل می‌سازد [آنچنان که بدون دغدغه] مرا می‌برستند و چیزی را ابازم نمی‌گردانند».

پیش از این در کتاب‌هایی چون «هل نحل مسلمون»، «واقتنا المعاصر»، مطالبی را در این زمینه نوشته‌ام. اما همچنان علاقه‌مندم در این زمینه مطالب بیشتری را بنویسم و بگویم؛ زیرا همه‌ی مطالب نوشته شده، تمام آن چیزی نیست که درباره‌ی مدلول و مقتضیات «لا اله الا الله»، در صدد بیانش بوده‌ام و گمان نمی‌کنم این چند صفحه نیز تمام آن چیزی باشد که شایسته‌ی گفتن و نوشتمن در این زمینه باشد.

باب سخن در این زمینه همچنان باز است و تا ابد نیز برای هر آن که خداوند او را به تفکر و سخن گفتن در این موضوع بسیار مهم توفیق دهد، باز خواهد ماند.

در این چند صفحه (در این کتاب) به نکات بسیار مهمی که قبلاً کمتر مورد توجه قرار گرفته می‌پردازم و بیشتر جوانبی را بررسی خواهم کرد که قبلاً بیان نکرده‌ام.

آنچه مرا به دوباره نوشتمن مطالبی در این زمینه واداشت، موضوع بسیاری از داعیان دین و جوانان شتابزده و علاوه بر این موضع بی‌دینانی بود که تظاهر به مسلمانی و دفاع از حقوق مسلمانان می‌کنند اما در خلال این دفاع افکاری را رواج می‌دهند که سبب گمراهی مردم می‌شود و آن‌ها را بیشتر و بیشتر از مسیر اصلی اسلامی خود دور می‌گرداند.

[حقیقت این است که] علمانیون هرگاه بخواهند خود را مسلمان نشان دهند، موضعشان روشن و مشخص است؛ خواه آن‌هایی که بخواهند دین را در مسایل اعتقادی محض محدود کنند، یا آن‌هایی که به ناچار اجازه می‌دهند که برخی از شعایر تعبدی، در کنار اعتقادات درونی، در محدوده‌ای مشخص، انجام گیرد، به شرطی که به امور زندگی، به ویژه سیاسی، سرایت نکند؛ زیرا سیاست اساسی‌ترین چیزی است که باید با دین فاصله داشته باشد تا از افراط گرایی (بنیادگرایی) و اصولی که خداوند نازل فرموده تا بندگانش بدان‌ها ملتزم باشند، جلوگیری به عمل آید.

اما بسیاری از داعیان و به ویژه جوانان شتابزده، سرگرم منازعه و مبارزه‌ی فکری بین خود و لایک شده‌اند به گونه‌ای که بیش از حد به مستله‌ی حاکیت دین توجه دارند گویی که تنها چیزی که جوامع بشری در مسیر اسلامی شدن از آن بی‌بهراهند همین مستله است. حتی بسیاری از آنان دین را تنها و تنها منحصر به تطبیق و اجرا شدن حدودات آن می‌دانند و به وسعت و شمولیت آن در مسایل دیگر توجه نمی‌کنند. همین دید باعث شده است که چنین معتقد‌باشند که مردم به مجرد تطبیق حدودات شرعی وظایف خود را به انجام رسانده و با این کار در یک زندگی کاملاً اسلامی به سر می‌برند، گرچه جوانب دیگر زندگی بر اساس و در چارچوبی حرکت کند که امروز قرار دارد. یا چنین معتقد‌ند که با

اصلاحات جزئی که رنگ و بوی اسلامی داشته باشد، جامعه به سرعت به سمت و سویی گرایش پیدا می‌کند که حاکمیت از آن اعتقادات و عبادات آنان است. به عبارت دیگر چنین جوانانی به مسئله‌ی شرک در زمینه‌ی قانون‌گذاری بسیار اهمیت می‌دهند و به سادگی از کنار شرک در زمینه‌های عبادی و اعتقادی می‌گذرند، در حالی که تمام این مسائل سه‌گانه (اعتقادی، عبادی، تشریعی) با تمام جزئیاتشان در مفهوم «لا اله الا الله» گرد آمده و مشکلات و خلل موجود در زندگی مسلمانان امروزی به همین مسئله برمی‌گردد.

اهمیت دادن به جنبه‌ای از جوانب امر [دین] در میان جامعه‌ی اسلامی بر هیچ مفکر و مصلحی پوشیده نیست. این نوع توجه امری بشری است که از طرف برخی از داعیان و مفکرین بدون هیچ هدفی (غیر عمد) صورت گرفته است. علت چنین امری تنها و تنها به مشکلاتی برمی‌گردد که آن‌ها در خود با آن رویرو بوده و بیشتر از سایر مشکلات جلب توجه کرده است. آن‌ها در صدد حل آن مشکلات و دعوت مردم به سوی اوامر خداوند بوده‌اند، در نتیجه بیش از موارد دیگر به آن اهمیت داده‌اند؛ مثلاً این تیمه‌ی *ثنتیث* بر مسئله‌ی «صفات خدا» تأکید بسیار می‌ورزید؛ زیرا بسیاری در این زمینه دچار انحرام شده و مشکل عصر او به شما می‌آمد، اما با این وجود از قسمت‌های دیگر غافل نبود و در کتاب‌ها و فتاوایش به آن‌ها پرداخته است.

شیخ محمد بن عبدالوهاب *ثنتیث* بیشتر به مسئله‌ی قبور و ضرایح تأکید ورزیده؛ زیرا بحران عصرش بود، اما با این وجود در کتابهایش به مسایل دیگری نیز پرداخته و حق آن‌ها را اداء کرده است.

سید قطب *ثنتیث* نیز بیشتر بر مسئله‌ی حاکمیت دین بر جامعه اهتمام ورزید؛ زیرا بحران و مشکل اصلی عصرش بود. اما با این وجود حق مسایل دیگر را به ویژه در تفسیر «فی ظلال» و کتاب‌های «خصائص التصور الاسلامی» و «مقومات التصور الاسلامی» ای خود، ادا کرده است و ...

اما کسانی که از افکار چنین بزرگانی تلمذ کردند، از روش آن‌ها غافل شدند. بسیاری از شاگردان ابن تیمیه ثبت شده‌اند، تنها به مسئله‌ی صفات پرداخته، گویی که عقیده تنها عبارت است از صفات خدا و بحث در این زمینه. بسیاری از شاگردان ابن عبدالوهاب ثبت شده‌اند، تنها به مسئله‌ی قبور و شرک در این زمینه پرداخته، گویی که شرک تنها عبارت است از این مسئله. بسیاری از شاگردان سید قطب ثبت شده‌اند نیز بر مسئله‌ی حاکمیت دین پرداخته، گویی که اصل دین این است و بس.

اصل این است که شاگردان این بزرگواران باید به جوانب مختلف افکار استادانشان توجه کنند و تنها به آن جنبه از جوانب امر دین اکتفا نکنند که در زمان آن بزرگواران مشکل اصلی به شمار می‌آمد [زیرا زمان در حال تغییر و تحول].

آن‌چه مدنظر است و در صدد ارائه‌ی آن در این چند صفحه می‌باشم عبارت است از: عدم انحصار «الله الا الله» در مسائلی که تا کنون به آن‌ها عادت کرده‌ایم؛ این مسائل خواه مسائلی اعتقادی باشند یا شعائر عبادی و یا تحکیم قوانین دین بر ادارات و...

با تمام اهمیتی که خداوند به این سه مسئله می‌دهد و نقض آن‌ها یا یکی از آن‌ها را نقض در اصل «لا الله الا الله» می‌شمارد، می‌خواهم بگویم: این جمله در بردارنده‌ی تمام جوانب زندگی است؛ کوچک یا بزرگ، نهان یا آشکار و... و این آیه به تنهایی دلیل روشن بر این مطلب است:

﴿فُلِّ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾

(انعام ۱۶۲-۱۶۳)

بی‌گمان نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست...

اگر اعتقادی صحیح داشته باشیم و از شرک در عبادت در امان بوده و دوایر و مراکز ما بر اساس شریعت و اوامر خداوند، حکم کنند، اما همچنان در زمینه‌های علمی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی دچار انحراف باشیم و در مقابل این انحرافات سکوت کنیم و هیچ تلاش و کوششی در جهت حل آن‌ها از خود نشان ندهیم، نمی‌توانیم بگوییم حق «لا اله الا الله» را به طور کامل ادا کرده‌ایم؛ زیرا همه‌ی این امور از مقتضیات «لا اله الا الله» هستند و خداوند و پیامبر شریعه در این زمینه تعالیم واضح و روشنی را بیان کرده‌اند که التزام به آن‌ها وظیفه‌ی هر مسلمانی است؛ این تعالیم خواه فرض عین باشند یا فرض کفایه؛ زیرا این مسایل واجب نامیده شده‌اند و از مقتضیات «لا اله الا الله» به شمار می‌آیند^۱!

بسیاری از مسلمانان از من می‌پرسند: بحث در مورد «لا اله الا الله» تا کی باید ادامه داشته باشد؟ آیا امروز زمان انتقال از مرحله‌ی گفتار به مرحله‌ی کردار نرسیده است؟ چه بسا چنین سؤالاتی انگیزه‌ای برای نوشتمن این کتاب بوده باشند، اما باید بگوییم:

۱. مسئلله، مسئلله‌ی بحث از «لا اله الا الله» به تنهایی نیست، بلکه مسئلله مسئلله‌ی بحث از «لا اله الا الله» و مقتضیات آن به عنوان نخستین گام در یک مسیر طولانی است؛ مسیری که پیش از این رسول خدا^{علیه السلام} و بعد از ایشان مصلحان دین آن را پیموده‌اند، و امت اسلامی نیز بر اساس آن تربیت یافته‌است.
بحث در این زمینه سرآغازی خواهد بود برای تربیتی اساسی؛ تربیتی که نمونه و الگوی والا برای سایرین می‌گردد تا در پرتو آن راه یابند و هدایت شوند.

^۱- بسیار تعجب‌آور است که امام غزالی^{رحمه‌للہ علیہ} تئیظ در قرن پنجم از فرض عین و کتابه و ارتباط آن‌ها با اصل دین بحث کرده‌اند، اما ما در قرن ۱۵ در مورد شمولیت «لا اله الا الله» در زمینه‌های علمی، فرهنگی، نظامی و... و این که چه ارتباطی با دین و اصول آن دارد، با هم مجادله و منازعه می‌کنیم.

این همان راه و روشی است که پیامبر ﷺ در طی سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه آن را پیمود و بر مصلحان بعد از ایشان ﷺ واجب است آن را در پیش گیرند. این امری است پایان‌ناپذیر و تحقیق نیاز به زمان طولانی دارد. تلاش و کوشش جدی در پرداختن به این مستله و بحث و سخن از مقتضیات «لا اله الا الله» در خلال تربیت، جاودانه و مستمر خواهد بود؛ زیرا قرآن در تمام مراحل تربیت، سخن از «لا اله الا الله» راقطع نکرده است. رسول خدا ﷺ نیز تا زمان لقاش به حضرت حق ادامه دهنده این راه و روش بوده‌اند.

۲. مستله‌ی رسیدن زمان انتقال از بحث و سخن به عمل چیز مستقل و خارج از دایره و چارچوب «لا اله الا الله» نیست تا نیاز به آن احساس شود. عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» در متن بحث از آن قرار دارد. بحث و هدف و مسیر به هر سو و سمتی که باشد، از این چارچوب و دایره، یعنی دایره‌ی «لا اله الا الله»، خارج نیست؛ زیرا غیر از این چارچوب و دایره، دایره‌ی دیگری در دین خدا و واقعیت حیات و نیز چیزی در زندگی خارج از نماز و عبادت و زیستن و مردن که مشخصاً در دایره‌ی «لا اله الا الله» قرار دارند، متصور نیست.

آن‌چه در زندگی واقعی قابل بحث است، انتقال از بخشی از «لا اله الا الله» به بخش دیگر و از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر است، آنگونه که گروه نخست یعنی یاران بزرگوار پیامبر ﷺ از مرحله‌ی ضعف در مکه به مرحله‌ی قدرت و بعد از آن به مرحله‌ی حکومتی نیرومند در مدینه و سپس به مرحله‌ی دولتی فراگیر در شبه جزیره‌ی عرب و بعد از آن به دولتی فراگیرتر در زمین انتقال یافتد. و نیز از مرحله‌ی نفوذ عقیده در دل‌ها به مرحله قیام و برپائی جامعه‌ای متحرک و سپس به مرحله‌ی مقابله با جوامع جاهلی اطراف و اکناف و بعد از آن به مرحله‌ی اجرای عملی برنامه‌ی ریانی در تمام مراحل مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و در عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی، و در مراحل گوناگون صلح و جنگ و... انتقال یافتد.

تمام این نقل و انتقالات در چارچوب و دایره‌ی «لا اله الا الله» انجام گرفت و هیچ انتقالی به خارج از این دایره صورت نگرفت و هیچگاه بحث از توقف و ایستایی در یکی از مقتضیات «لا اله الا الله» مطرح نبوده و نخواهد بود. در عصر حاضر چنین بر احساسات و ادارک بسیاری از مردم غالب است که مسائل علمی، فرهنگی، تکنولوژی، ادبی، فکری، اجتماعی و سیاسی موجود، مسائلی محض و تخصصی هستند و خارج از چارچوب دین و بی ارتباط با آن می‌باشد، و مؤمن و کافر در این زمینه‌ها با هم یکسانند، و چنانچه امت اسلامی بخواهد در این زمینه‌ها به پیشرفت‌هایی دست یابد، بر اوست که برخوردي موضوعي با آن‌ها داشته و آن‌ها را با مسائل عقیدتی و دینی خود ارتباط ندهد. وظیفه‌ی امت اسلامی تنها از بین بردن اختلاف و کم کردن فاصله‌ی خود با چرخ تمدن و سعی و تلاش در ایجاد دولتی جدید و هماهنگ کردن خود و زندگیش با زندگی و عصری است که در آن به سر می‌برد.

علت چنین برداشت و درکی به دو یا سه عامل اساسی بر می‌گردد:

۱. تأثیری است که جنگ فکری بر مسلمانان معاصر گذاشته است.

اروپایی که مسلمان امروز آن را هادی و راهنمای خود در تمام مسائل علمی، فرهنگی و تکنولوژی قلمداد می‌کند، دین را تنها در مسائل فکری محض خلاصه کرده و روح بی‌دینی را در بقیه‌ی مسائل و امورات زندگی دمیده و آن‌ها را از چارچوب و دایره‌ی دین خدا خارج کرده است.

۲. امت اسلامی در اثر عقب ماندگی عقیدتی و فکری، از مفهوم واقعی «لا اله الا الله» چنان فاصله گرفته که این کلام را در تلفظ زبانی آن خلاصه کرده یا حداقل آن را به یک کلام درونی یا یک شعار دینی محض تبدیل کرده است. چنین افت و فاصله‌ای با حقیقت، بعد است نقش «لا اله الا الله» را در زندگی واقعی و عملی محقق گرداند. با متأثر شدن از جنگ فکری معاصر از یک سو، و عقب ماندگی عقیدتی از سوی دیگر، امور و مسائل علمی، فرهنگی، تکنولوژی و... را خارج از قلمرو و دایره‌ی «لا اله الا الله» و بی ارتباط با آن تصور می‌کنیم.

اما واقعیت این است که اگر خواهان پیشرفت در این زمینه‌ها هستیم، نیازمند انتقال احساسات و ادارک مردم از فهمی که از «لا اله الا الله» دارند، به فهم واقعی و حقیقی آن می‌باشیم.

۳. اما سومین عامل که در حقیقت نتیجه و ثمره‌ی دو عامل پیشین است، وهم و خیال نسبت به تبدیل جهان به یک روستا و دهکده‌ی واحد و کوچک در اثر انقلاب صنعتی است؛ وهم و خیالی که در افکار مردم در جولان است. اینان چنان تصور می‌کنند که بر ساکنین این روستای کوچک است که با یک مفاهیم یا حداقل مفاهیمی نزدیک به هم زندگی کنند تا بتوانند در کنار هم و با هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند؛ زیرا تنها در این صورت است که پیشرفت‌های علمی، صنعتی و فرهنگی در قالب و حجم و شکل و مضامون خاصی محقق می‌شود؛ همان پیشرفت‌هایی که غرب به دست آورده و جهان سوم امروز آن‌ها را وارد کرده و مصرف می‌کند. بنابراین هیچ راه گریز و چاره‌ای جز پیوستن به این روستای واحد جهانی نیست و وجود ندارد!! تمام موارد مذکور اوهام و خیالاتی بیش نیستند.

برخورد غلط غرب نسبت به دین، الگو و نمونه‌ای نیست که شایسته تقلید و تعیت از آن باشد؛ زیرا نمی‌از جاهلیت معاصر در اثر دشمنی با دین نابود شده و نصف دیگر در راه نابودی به سر می‌برد. پس دست به دامن نمونه‌ای که در حال فروپاشی است و اضمحلالش را با چشم خود می‌بینیم، چیزی جز حماقت نیست. اگر تا روز قیامت هم به همین شکل پابرجا باشد نباید این را فراموش کرد که خداوند نابودی و خسaran آخر ویشان را، به سبب کفرشان، به ما خبر داده، پس واقعیت امر این است که در دنیا نابود و زیانمندند. خداوند به خاطر نشان دادن عالیم فروپاشی و نابودیشان بر ما منت نهاده و می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ تَضَرِّبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقُلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ﴾

(عنکبوت ۴۳)

«اینها مثال‌هایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز فرزانگان آن‌ها را فهم نمی‌کنند».

این عقب ماندگی که مسلمانان دچار آن شده‌اند سبب شده که آن‌ها برخی از واجبات کفایی و نیز عینی را خارج از دایرۀ «لا اله الا الله» تصور کنند، پس بر بیداری اسلامی است که در راه تصحیح آن گام بردارد؛ بنابراین شایسته‌ی مسلمانان نیست که از سخن گفتن درباره‌ی آن احساس ناراحتی کنند؛ زیرا تمام جوانب زندگی را شامل می‌شود. مسلمانان باید این را بدانند که این امر (سخن از «لا اله الا الله») تا زمانی که در زندگی آنان واقعیتی ملموس پیدا نکند و عقب ماندگی امت اسلامی جبران نشود، باید همچنان استمرار یابد؛ عقب ماندگی ای که تمام جوانب زندگی را در بر گرفته، از جنبه‌ی فرهنگی گرفته تا جنبه‌های علمی، تکنولوژی، فکری، اخلاقی و...

[این را فراموش نکنیم که] خداوند در کابش به ما یاد داده که سخن از «لا اله الا الله» تا ابد ادامه دارد و نباید پایان پذیرد، گرچه تمام جوانب و مقتضیات آن واقعیتی ملموس نیز پیدا کرده باشد.

خداؤند در «مدینه»، بعد از برپایی جامعه و حکومت اسلامی و تحقق منهج

ربانی، این آیه را نازل می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا وَرَأَوْا مَا يُرْسَلُ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مِنْ أَنْفُسِهِ أَعْصَى لِرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ﴾ (نساء ۱۳۶)

«ای مؤمن! به خدا و پیغمبرش و کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است، ایمان بیاورید».

این آیه دلیلی واضح و روشن بر این مطلب است که سخن از «لا اله الا الله» تا ابد ادامه دارد و جاودانه خواهد بود، گرچه تمام عناصر و مقتضیات آن

واقعیتی عملی یافته باشند؛ زیرا نیاز به یادآوری و احتیاج به تحکیم و تقویت و ثبیت، همیشه بوده و خواهد بود.

اما در مورد مسئله‌ی روستا و دهکده‌ی واحد جهانی باید گفت: افتراء و دروغش چقدر تعجب آور است!!

این روستا، روستایی است که بتپرستان و مشرکین و یهود و نصاری در آن، در نهایت وحشیگری‌ای که حتی حیوانات وحشی از آن متنفرند، دست به قتل و کشتار مسلمانان می‌زنند و به آن مشغولند، در بوسنی و هرزگوین، هند و کشمیر، فلسطین و همه جای زمین و بهره‌ی مسلمانان در این روستا، چیزی جز قربانی شدن نیست، آن هم، تنها و تنها، به گناه مسلمان بودنشان:

(وَلَنْ تَرْضِيَ عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى حَتَّىٰ تَسْتَعِيْ مَلْئَتُهُمْ) (بقره ۱۲۰)

«یهودیان و مسیحیان، هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر این که از آیین ایشان پیروی کنی».

(لَا يَرَالُونَ يَقْاتِلُونَ كُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِيْنِكُمْ إِنْ أَسْتَطَاعُوا)

(بقره ۲۱۷)

«پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئین تان برگردانند».

آیا سردمداران و مفکرین این روستای واحد از ما می‌خواهند برای هماهنگ کردن خود با آن‌ها، از دین‌مان دست برداریم؟!

آیا هدف واقعی آن‌ها از دعوت ما، تقدیم فرهنگ و علوم و پیشرفت‌شان است، تا ما هم چون آن‌ها رشد کرده و با آن‌ها هماهنگ شویم؟! یا هدف‌شان اینست که خود را الینه کنیم و از صفاتی که خداوند ما را بر آن‌ها برتری داده، دست برداریم، تا همسایه‌ی ستمگران روستای ظالم متعصبی شویم که با تعصبات جاهلانه‌ی خود با ما دشمنی می‌ورزند؟!

اتحادی که در این روستای واحد گمان می‌رود، کجاست؟!

چرا کشورهایی چون فرانسه، آلمان و یا اروپای متعدد، مجازند که آمریکا را در روستای واحد پناه دهند، و چین نیز مجاز است در خارج از این روستا سکنی گزیند، و ژاپن نیز مجاز است در گوشة‌ای مشرف بر این روستا ساکن

شود، اما ما مسلمانان، تنها ما، باید از وجود خود تنزل کرده، تا بتوانیم با ساکنان این روستای ظالم، در یک جا، سکونت کنیم!! این از جهت همزیستی با ساکنان این روستا.

اما در این زمینه که تکنولوژی و صنعت انسان ساز است، باید گفت: این چنین تفکر و اعتقادی چیزی جز پست کردن انسان امروزی در برابر ماده‌ی [بی‌جان و بی‌روح] است، آن هم بعد از، از دست دادن عناصر و ویژگی‌های انسانی.

خداوند انسان را آفرید تا سید و سرور زمینیان گردد:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمُلائِكَةَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره ۳۰)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین می‌آفرینم». و او را مکلف به آبادانی و عمارت زمین کرد و انجام این کار را بر او آسان و تمام نیروهای آسمانی و زمینی را مستخر او گردانید:

﴿وَسَخَرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَيِّعاً مِنْهُ﴾ (جاثیه ۱۳)

«و هر آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، مستخر شما ساخته است».

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (همود ۶۱)

«اوست که شما را در زمین آفرید و آبادانی آن را به شما واگذار نموده». تکنولوژی و صنعتی که انسان سازنده‌ی آن است، به خاطر تحقق عمارت زمین است، تا با این کار به [اذن خدا] سید و سرور زمینیان گردد.

اما انسان معاصر، خود در مقابل مصنوعات سر تسلیم فرود آورده و خود را پست کرده و در نتیجه برده‌ی آلات و مادیات شده است، آنگونه که جاهلان بت پرست قدیم، در مقابل بتهای مصنوع خود، چنین می‌گردند.

گستن ارتباط با خدا چنین نتیجه‌ای را به دنبال خواهد داشت. انسان، با از دست دادن چنین ارتباطی، خود را برده و بنده‌ی خدایان خیالی می‌کند و در مقابله‌شان آزادی و حرمتش را از دست می‌دهد، در نتیجه اوهام و شهوت بر او حاکم خواهد شد، این حاکمان، خواه اهواه و شهوت‌های درونی باشند یا مستکبران و چیزیان بیرونی.

اما مرد عقیده خود را نه برده‌ی شهوت و اهواه می‌کند و نه بنده و برده‌ی مادیات؛ زیرا او بنده خدای واحد احد است. او را به تنها بی می‌پرستد، و با این عبادتش خود را از ذلت و خواری در برابر معبدهای پوج و خیالی آزاد و رها می‌کند.

آنان که دوست دارند در روستای ظالم و در کنار ساکنان آن زندگی کنند، آیا از ما هم می‌خواهند که چون آنان، خود را عبد و برده‌ی انقلاب صنعتی کنیم؟ آیا می‌خواهند این انقلاب، انسانیت ما را چون خودشان، از بین ببرد؟ تمام این ذلت به این خاطر است که بهره‌ای از [به اصطلاح] پیشرفت و فرهنگ کسب کنیم، و با این کار لکه‌ی عقب ماندگی را از خود بزداییم و با روح زندگی معاصر، زندگی کنیم؟!

این که ما در تمام میادین عقب مانده‌ایم، شکی در آن نیست. اما [اگر چنین گمان شود که] راه و روش ما، برای زدودن و پاک کردن لکه‌ی عقب ماندگی، پیروی از راه و رسم آن‌هاست، هرگز، هرگز! راه و روش ما و سرآغاز حرکت ما با «لا اله الا الله» شروع می‌شود، سپس تلاش برای به دست آوردن تمام وسایل لازم در جهت پیشرفت در تمام زمینه‌های علمی و صنعتی، و بعد از آن کار ما قراردادن این پیشرفت‌ها در خدمت مقتضیات «لا اله الا الله» است. در نتیجه و قبل از هر چیز [با چنین حرکتی]، در زمین آزاد خواهیم شد، و از این آزادی، در عبادت و پرستش خداوند، کمال استفاده را خواهیم برد. سپس بهجای تبعیت و پیروی از آن‌ها و این که با گامهایشان ما را، چون امروز، لگدکوب کنند، هادی و مصلح ساکنان این روستای ظالم خواهیم شد، و آن‌ها را به راه مستقیم خداوندی هدایت خواهیم کرد.

در تمام مراحل مذکور، بر ماست که از ایمان راسخ به «لا اله الا الله» و مقتضیات آن، آغاز کنیم؛ زیرا سعادت دنیا و آخرت با معیارهای حقیقیش در گرو چنین ایمانی است. سپس بر ماست که با تحقق [عملی] «لا اله الا الله» در زمین، در راه اصلاح دیگران گام برداریم.

در مسیر حرکت، [گاهی] ایمان با رنگی از رنگ‌های شرک آمیخته می‌شود، همانگونه که خداوند به آن اشاره دارد و می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (یوسف ۱۰۶)

«اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، شرک می‌باشند».

[بنابراین] بر ماست که در همه حال به مقتضیات «لا اله الا الله» ملتزم باشیم.

﴿وَمَا كَانَ لِّيُؤْمِنُ وَلَا مُؤْمِنٌ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ هُنُّ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و رسولش داوری کرده باشد،

اختیاری ندارند»(اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی خدا و رسولش باشد).

تها راه تحقق و به وجود آمدن یک امت اسلامی، به معنای واقعی کلمه، این است و بس. تنها با این روش و منهج است که می‌توانیم به سعادتی که خداوند برای این امت مقدار کرده است و آن را در گرو اقامه‌ی صحیح منهجش قرار داده است، دست یابیم.

﴿كُتُمْ خَيْرٌ أَمْ أَخْرَجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران ۱۱۰)

«شما [ای پیروان محمد] بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید، مادامی که [امر به معروف و نهی از منکر] می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

هدف از نگارش این کتاب، بیان شمولیت منهج ریانی است که در شعار «لا اله الا الله» متبلور است.

پروردگار!! اگر با نگارش این کتاب، سود و نفعی محقق می‌شود، از فضل و بخشش توست که بر من ارزانی داشته‌ای، در غیر این صورت نیتم نزدت کفايت می‌کنم:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْأَصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوْكِلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود ۸۸)

«محمد قطب»